

دین و سیاست در آرا مرتضی مطهری

دکتر مسعود مطلبی^۱

مهدی آقابراری^۲

چکیده:

از نظر مطهری دین اسلام از پتانسیل‌های بالایی بخصوص در عرصه سیاست برخوردار است. چنانکه نقش دین در تمام شئون زندگی نمودار است. حکومت شأنی از شئون پیامبر شناخته می‌شود و ضرورت است که دین و سیاست همگام باشند. در این راستا ضروری است که تبیین معنای صحیح همبستگی دین و سیاست ارائه شود و جریانات غیر دینی به صورتی علمی مورد بررسی و شناخت قرار گیرند. در فهم اندیشه سیاسی شهید مطهری باید به موضوعاتی از قبیل مشاهده بی‌نظمی، تشخیص درد، نظم بخشی و فعالیت‌های مسلمانان توجه داشت. استاد مطهری حکومت اسلامی را حکومتی مردمی می‌داند که جمودی بر شکل مسائل ندارد و می‌تواند با مقتضیات زمان و پیشرفت انسان در امور مختلف سازگار و در مورد مشارکت سیاسی با ساز و کارهای موجود می‌تواند موافق باشد؛ سازوکارهایی نظیر انتخابات، رقابت احزاب که ابزار اصلی مشارکت سیاسی هستند و با اسلام نیز سازگارند.

واژگان کلیدی: مطهری، اسلام سیاسی، سکولاریسم، جمهوری اسلامی، مشروعیت

^۱ - استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آرادشهر، گلستان، ایران

Mmthp2006@gmail.com

^۲ - دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ناکستان، قزوین، ایران

M-Aghaberary@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۳

مقدمه:

در تاریخ ایران، هندسه مناسبات دین، دولت و جامعه یکی از مسائل مهم و بنیادی تلقی می‌شود. چرا که این سه عنصر روابط بسیار نزدیک و اندام‌واری در تاریخ تمدن ایران داشته‌اند. دین مهمترین عنصر هستی‌شناسی و انسان‌شناسی در جامعه ایران بوده است و بالطبع جایگاه تعیین‌کنندگی در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران داشته است و کمتر این جایگاه هستی‌بخش دین در ایران تقلیل یافته است، گرچه روابط این عنصر با عناصر دیگر یعنی جامعه و دولت به لحاظ معنایی، مفهومی و شکلی تحولات خاصی در طول تاریخ داشته است.

یکی از دغدغه‌های انسان وجود پرسش‌هایی حول مسائلی چون هستی و چیستی انسان، خالق هستی، عدالت، نظام سیاسی مطلوب، سعادت، قدرت و چیستی آن، آزادی، شناخت، عوامل محرک تاریخ، رهبران شایسته، جنگ، امنیت و دفاع، فقر و نابرابری، انقلاب و تغییر و تحولات اجتماعی، دین، اخلاق و معنویت، خیر و شر، بوده است. استاد مطهری، اندیشمند و متفکر قرن حاضر با استفاده از کلام سیاسی، به تبیین این متغیرها پرداخته است. این پژوهش قصد دارد با استفاده از دیدگاه‌های این متفکر، تجلی آن را در متن انقلاب اسلامی مورد واکاوی قرار داده و نقش آنها را در نظریات جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی خویش قرار دهد. در اندیشه مطهری آینده مطلوب انقلاب اسلامی طراحی شده است. ایشان با محور قرار دادن اسلام و ارزش‌های اسلامی، تداوم، استمرار و آینده انقلاب را مبتنی بر حفظ و تحقق چهار رکن عدالت اجتماعی، استقلال، آزادی و معنویت اسلامی می‌داند. علاوه بر این، لازمه ترسیم بهتر آینده را نیم‌نگاهی به گذشته دانسته و با توجه به تاریخ نهضت‌های اسلامی، به شناسایی چالش‌ها، آسیب‌ها و آفت‌های داخلی و خارجی پیش روی انقلاب، و تلاش جهت رفع آنها را ضروری می‌شمارد. همچنین تربیت انسان‌های مؤمن با رشد فکری، اخلاقی و معتقد به آرمان‌های انقلاب برای تحقق اندیشه حقیقی انقلاب اسلامی را لازم می‌دانند. علی‌ایحال سعی خواهد شد الهیات سیاسی در اندیشه مرتضی مطهری و نقش دیدگاه‌های ایشان را در نظریات جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار داد.

از دیر باز تاکنون انسانها همواره از مواجهه شدن با انواع حوادث و تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارای دغدغه و نگرانی بوده‌اند و سعی کرده‌اند به اشکال مختلف سلسله نظریات گوناگونی را جهت هدایت حاکمان و فرمانروایان در تدوین قوانین جامعه جهت ارتباطات اجتماعی ارائه دهند که به مرور زمان مورد تجربه واقع و سپس این مجموعه در

قالب‌های مختلف که تحت عنوان علم از آنها یاد شده است و بدین صورت نبوده که یک اندیشمند یا فیلسوف بدون هیچگونه نگرانی از تهاجمات خارجی و با وجود بحران‌ها در جایی نشسته و مشغول تفکر گردیده و پاره‌ای نظریات را در خصوص آن مسئله مورد نظر به رشته تحریر درآورده باشد. بلکه همیشه وجود بحران‌ها، و مشکلات از یکسو و حفظ دستاوردهای جامعه و به فراخور ظرفیت‌های موجود، فیلسوف یا اندیشمند را وا داشته به بیان دیدگاه‌ها و نظریات خود بپردازد و سپس تحت عنوان یک نسخه درمانی به حاکمان و فرمانروایان ارائه نماید.

بنیادهای فلسفی

در رابطه فرد و جامعه، شهید مطهری معتقد است که «جامعه» بسان یک موجود زنده است که از حیات واقعی برخوردار می‌باشد. به اعتقاد ایشان «قرآن برای جوامع، سرنوشت مشترک، فهم و شعور، طاعت و عصیان معنی ندارد و قرآن همانطور که برای فرد، حیات و موت قائل است واقعاً برای جامعه نیز حیاتی، موتی و روحی قائل است.» (مطهری، ۱۳۷۲: ۳۰)

این نگاه شهید مطهری به جامعه بر خلاف نگاه‌های ابزار گرایانه اندیشه غرب بعد از عصر روشن اندیشی به آن می‌باشد. در جامعه مکانیکی غرب، فرد اصل است و جامعه مصنوع او. اما در اندیشه شهید مطهری، فرد یک موجود اجتماعی است که باید در اجتماع زندگی کند و گرنه منقرض خواهد شد. در واقع جامعه محل تحقق شخصیت فرد است. به همان نسبت جامعه نیز از افراد آن شخصیت می‌گیرد. چنین نگاهی نیز فارغ از تعصبات دو مکتب فردگرایی و جامعه گرایی (ایندیویدوالیسم و سوسیالیسم) شکل می‌گیرد و با نگاهی ویژه به نظریه فطرت در اسلام تقویت شده است. (همان، ۱۳۷۵: ۹۶)

در کل در نظریه تکامل اجتماعی انسان، شهید مطهری فطرت انسانی را اصل گرفته و معتقد است در قالب روابط مبتنی بر اخلاق فردی و اجتماعی، ایمان به هدف خلقت و بعثت انبیا، انسان می‌تواند مراحل تکامل را در جامعه اسلامی طی نماید. این نگرش هرگونه یاس و بدبینی نسبت به سرشت بشر و آینده بشریت را رد کرده و با نقد دگماتیسم موجود در مکاتب مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و علم‌گرایی منبعت از اندیشه‌های لیبرالی و روشن اندیشی همراه است. (پیشین)

چالش سنت و مدرنیته در اندیشه شهید مطهری

ورود اندیشه و مظاهر مدرنیته به جوامع اسلامی آثار عظیمی بر جای گذاشت و بازتاب‌های

مختلفی را در پی داشت. نحوه نگرش استاد مطهری به رابطه سنت و مدرنیته، تأثیری اساسی در شکل گیری اندیشه‌های سیاسی ایشان داشته است. شهید مطهری این بحث را به طور عمده تحت عنوان اسلام و مقتضیات زمان مورد بحث قرار داده و آن را به این صورت مطرح کرده که نه اسلام در ذات خودش به طور مطلق، نامتغیر است و نه در ذات خودش این طور است که جبراً همه چیز در آن تغییر کند. بعضی چیزها است که تغییر نمی‌کند یا لاقلاً نباید تغییر کند. ایشان معتقد است که انسان به کمک نیروی عقل و ابتکار خود، پیوسته ابزارها و امکانات اقتصادی و اجتماعی خود را ارتقا می‌بخشد و همین مقتضیات، محیط و اجتماع و زندگی در هر عصر و زمانی را تغییر می‌دهد. انسان الزاماً باید خود را با مقتضیات جدید تطبیق دهد. با چنین مقتضیاتی نه می‌توان نبرد کرد و نه باید نبرد کرد. از نظر وی، بحث انطباق اسلام با مقتضیات زمان، بحث انطباق با هر چیز نو نیست؛ بلکه چه بسیار از چیزهای نو که انحرافی، غیراخلاقی و غیراسلامی باشند که باید در مقابل آن ایستاد.

پدیده‌های زمان دو حالت دارند: حالت پیشرفتگی (تکامل) و حالت انحطاط. از نظر شهید مطهری، تطبیق قوانین اسلام با مقتضیات زمان به مفهوم نسخ آنها نیست؛ بلکه در سیستم قانونگذاری اسلام، عناصری وجود دارد که به موجب آنها قانون در دامن خودش تغییر می‌کند، بدون اینکه نیاز به نسخ شدن داشته باشد. بنابراین، این تغییری است که خود اسلام آن را اجازه داده است. وی همچنین بر عدم تأکید اسلام بر شکل (صورت) نیز به عنوان مبنایی برای انطباق اسلام با مقتضیات زمان اشاره می‌کند. بر این اساس، در اسلام یک وسیله مادی و یک شکل ظاهری نمی‌توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد. در واقع، هیچ شکلی جز قالب‌های مربوط به احکام عبادی [با توجه به روح آنها]، دارای تقدس نیست. از این رو، پرهیز از تصادم با مظاهر توسعه علم و تمدن، از جهاتی کار انطباق دین را با مقتضیات زمان آسان می‌کند و مانع بزرگ جاوید ماندن آن را از میان برمی‌دارد.

مطهری یکی از علل گرایش طبقه روشنفکر به ایسم‌های غربی را رکود و جمود فکری در اندیشه اسلامی می‌داند. وی باز ایستایی فقه اسلامی از تحرک، پیدایش روح نگرش به گذشته، و پرهیز از مواجهه با روح زمان را از مظاهر این رکود می‌داند. در واقع، دیدگاه اخیر با دیدگاه‌های فوق همخوانی ندارد، اگر اسلام در ذات خود دارای چنین قابلیت است که توانایی تطبیق با تحولات مختلف زمان را داراست، چرا در عمل دچار رکود و باز ایستایی شده است؟ آیا این رکود و گذشته نگری، نقضی بر این مدعا محسوب نمی‌شود؟

مطهری راهکارهای مختلفی را که دین اسلام برای تطبیق با مقتضیات عصر پیش بینی کرده مورد بحث قرار می‌دهد. یکی از مهمترین این راهکارها، اجتهاد است. از نظر وی اجتهاد یکی از مهمترین راههایی است که برای کشف قوانین متحول، در فقه اسلامی تعبیه شده است. در عین حال، اجتهاد یک مفهوم «نسبی» و متکامل است و در هر عصر و زمانی بینش و درک مخصوصی ایجاد می‌کند. مطهری این نسبت را ناشی از دو امر می‌داند: قابلیت و استعداد پایان ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق، و تکامل طبیعی علم و افکار بشری. راه دیگری که استاد برای تطبیق اسلام با مقتضیات زمان مطرح می‌کند عقل است. مطهری بر عقل به عنوان یکی از منابع اساسی مکتب شیعه تأکید بسیار دارد. او به این عقل نیاز دارد تا تشخیص مقتضیات زمانه و احتیاجات واقعی بشری را در هر زمانی بر عهده او بگذارد و مسائل اجتماعی روزگارش را حل کند. از سوی دیگر، به نظر او بنای احکام بر مصالح و مفاسد واقعی است و این امر را نیز به پیوند عقل و دین مرتبط می‌کند.

از نظر ایشان، قرار دادن عقل در کتاب و سنت به عنوان یکی از منابع استنباط و اجتهاد دارای معانی بسیاری است؛ از جمله اینکه بین عقل و کتاب و سنت هیچ گونه تضادی نیست. مهم تر از آن اینکه هر چه در کتاب و سنت نیامده، عقل مرجع یافتن قانون آن است. مطهری بر این باور است که راه شیعه، راه عقل است و عقل از نظر شیعه دارای اصالت است. اما این مسئله را مورد توجه قرار نمی‌دهد که چرا عقل با وجود این همه تأکید، در نزد برخی فرقه‌ها متروک و مهجور و مغضوب است. شهید مطهری توضیح نمی‌دهد که این شکاف در نظر و عمل یا ذهن و عین، چگونه قابل توجیه است. در شرایطی که در قرآن یا سنت درباره موضوعی - به ظاهر - حکمی نداشته باشیم، به حکم آشنایی با روح اسلام و به حکم عقل می‌توانیم حکم شرع را کشف کنیم. مطهری، کشف علم را کشف عقل می‌داند: علم همان عقل است. هر چه علم کشف می‌کند برای عقل انسان هم روشن می‌شود. راه دیگری که مطهری برای تطبیق اسلام با مقتضیات زمان ارائه می‌دهد اختیارات وسیع حاکم اسلامی است. از نظر مطهری، اختیارات وسیع حاکم اسلامی راهی است که اسلام در بطن خودش قرار داده تا تطبیق با نیازهای واقعی را آسان کند. این اختیارات وسیع، قوانین اسلام را جاودانه می‌کند، چون براساس آن حکومت اسلامی در شرایط و نیازمندی‌های جدید می‌تواند با توجه به اصول و مبانی خود، یک سلسله مقررات وضع کند که در گذشته اصولاً منتفی بوده است. شهید مطهری از سویی، از تبعیت محض از مقتضیات زمان نیز به شدت انتقاد می‌کند. به نظر مطهری، راز جاودانگی قوانین اسلام، پیوند دین و عقل در

اسلام، جامعیت اسلام، توجه اسلام به روح زندگی به جای شکل ظاهری، در نظر گرفتن قوانین ثابت برای احتیاجات ثابت و قوانین متغیر برای احتیاجات متغیر است. وی چندان این نیازهای ثابت و نیازهای متغیر را معلوم نمی‌کند، در حالی که اصولاً تعیین احتیاجات ثابت و تفکیک آنها از احتیاجات متغیر و چگونگی به کارگیری عقل در حوزه امور دینی و استنباط های سیاسی و اجتماعی از دین، امور پیچیده‌ای هستند که بالقوه می‌توانند منشأ اختلاف‌های فکری و سیاسی بسیاری باشند.

دیانت و سیاست

از آنجا که استاد شهید، زندگی سالم اجتماعی را تنها در پرتو تعالیم دین میسر می‌داند و در تأمین سلامت جامعه هیچ چیز را جایگزین آن نمی‌داند، طرح همبستگی دین و سیاست و آگاهی سیاسی را ضرورت شرعی اعلام می‌کند. «کوشش‌هایی که بعدها متقابلاً از طرف عمال استعمار در جهت جدایی دین و سیاست (سکولاریسم) به عمل آمد که به نام «عمانیت» معروف شد و آتاتورک را، قهرمان بزرگ آن باید به شمار آورد، برای مقابله با همین طرح بود» (مطهری، ۱۳۷۷: ۲۵) البته همبستگی دین و سیاست به معنای قداست دادن به سیاست و حکام- آنچنان که در اهل تسنن رواج دارد- نیست بلکه در اندیشه شیعی به معنای وابستگی سیاست به دین است. از نظر استاد مطهری، سیاست از عزیزترین اعضای پیکر اسلام است که عده‌ای سعی می‌کنند آن را از اسلام جدا کنند. (همان: ۲۶)

مسأله ارتباط میان دیانت و سیاست، گر چه ریشه در مباحث کلامی دارد، اما ارتباط تنگاتنگی با فلسفه سیاست دارد. از صدر اسلام تاکنون، اعتقاد مسلمان بر آن بوده و هست که اسلام، ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است و چون از جامعیت و جاودانگی برخوردار است، پاسخگوی همه نیازهای جامعه خواهد بود. روشنگری درباره ارتباط میان دنیا و آخرت، در رسالت پیامبران علیهم السلام کمک شایانی به تبیین مسأله رابطه دین و سیاست خواهد کرد. علاوه بر آن، ارزیابی جهت‌گیری دعوت و شئون رسالت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله زیر بنای بررسی مسائلی شمرده می‌شود که امروزه بدان «کلام جدید» اطلاق می‌گردد. مسأله علم و دین، دین و توسعه، آزادی، دین و دموکراسی و ایجاد حکومت بر مبنای دین، بر فراگیری جهت‌گیری بعثت پیامبران به سوی سعادت دنیا و آخرت استوار است.

شهید مطهری و عالمان بزرگ اسلامی، نگرشی جامع نگر مبنی بر اشتغال دین بر مصالح دنیا

و آخرت داشته و نگرش افراطی و تفریطی به آن را طرد می‌کنند. در این دیدگاه، دنیا به مثابه راهی برای رسیدن به آخرت است، و در عرض آخرت قرار ندارد تا گمان تعارض و دوگانگی بین آنها برود، بلکه هم شئون مادی و هم معنوی، مورد اهتمام پیامبران علیهم السلام بوده است. بر این مبنا استاد مطهری از وابستگی دین و سیاست حمایت کرده و در تبیین آن می‌نویسد:

«این وابستگی به این معنی است که توده مسلمان، دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارد. همبستگی دین و سیاست به معنی وابستگی دین به سیاست نیست، بلکه به معنی وابستگی سیاست به دین است. از نظر وی، اسلام آیینی جامع است که شامل تمامی شئون زندگی بشر، اعم از ظاهری و باطنی، می‌شود و در عین حال که مکتبی اخلاقی است، سیستمی اجتماعی و سیاسی نیز به شمار می‌رود. اسلام معنا را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا، مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند»

اسلام هرگز به شمایل و صورت و ظاهر زندگی نپرداخته است. تعلیمات اسلامی، هم متوجه روح و معنا و راهی است که بشر را به آن هدف‌ها و معانی و ارائه طریقه رسیدن به آن هدف‌ها و معانی را در قلمرو خود گرفته و بشر را در غیر این امر آزاد گذاشته است و به این وسیله، از هرگونه تصادمی با توسعه تمدن و فرهنگ پرهیز کرده است و در جای دیگر می‌نویسد:

«اسلام از طرفی دعوی جاودانگی دارد... و از طرف دیگر در همه شئون زندگی مداخله کرده است؛ از رابطه فرد با خدا گرفته تا روابط اجتماعی افراد، روابط خانوادگی، روابط فردی و اجتماعی، روابط انسان و جهان. اگر اسلام، مانند برخی ادیان دیگر، به یک سلسله تشریفات عبادی و دستورالعمل‌های خشک اخلاقی قناعت کرده بود، چندان مشکلی نبود، اما با این همه مقررات و قوانین مدنی، جزایی، قضایی، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی چه می‌توان کرد؟» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۷۸)

از نگاه استاد، بزرگترین ضربه‌ای که بر پیکر اسلام وارد شد از روزی شروع شد که سیاست از دیانت منفک گردید. و طرد دین از سیاست به معنای جدا کردن یکی از اعضای پیکر اسلام بود. با این حال در جهان تشیع، تفسیر «اولی الامر» متفاوت با برداشت اهل سنت است و هدف امثال سید جمال نیز مسلماً این نبوده است تا با ندای همبستگی دین و سیاست به استبداد سیاسی قداست دینی دهند، بلکه هدف، بیداری مسلمانان در دخالت در سرنوشت سیاسی و وابسته ساختن به دین بوده است.

شهید مطهری در بحث امامت و رهبری با ظرافت خاصی جدایی دین از سیاست را به منزله جدایی روحانیت از سیاست و حکومت به شمار آورده و معتقد است، بزرگترین آرزوی دوستداران ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد: «نسبت این دو با هم نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید به یکدیگر بپیوندند. فلسفه پوست، حفظ مغز است. پوست از مغز نیرو می‌گیرد و برای حفظ مغز است. اهتمام اسلام بر امر سیاست و حکومت و جهاد و قوانین سیاسی، برای حفظ موارث معنوی، یعنی توحید و معارف وحی و اخلاق و عدالت اجتماعی و مساوات و عواطف انسانی است. اگر این پوست از این مغز جدا باشد، البته مغز گزند می‌بیند و پوسته خاصیتی ندارد، باید سوخته و ریخته بشود... فلسفه روحانیت حفظ موارث معنوی اسلام و مغز در مقابل پوست است، جدایی روحانیت از سیاست از قبیل جدایی مغز از پوست است». (روستائی، ۱۳۸۱: ۷۷)

از دیدگاه ایشان، یکی از شئون امامت، رهبری اجتماعی است. استاد مطهری، ضمن اینکه به این مطلب تصریح می‌کند، متذکر این نکته می‌شود که هرگز نباید دچار چنین اشتباهی بشویم که «تا مسأله امامت شد، بگوییم یعنی مسأله حکومت که در نتیجه مسأله به شکل خیلی ساده- ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوییم حالا که فقط مسأله حکومت، و اینکه چه کسی حاکم باشد، مطرح است، آیا آن کسی که می‌خواهد حاکم باشد، حتماً باید از همه افضل باشد یا نه... این تابع این است که ما این مسأله را فقط در سطح حکومت و کوچک گرفتیم و این، اشتباهی بسیار بزرگ است که احیاناً قدما (بعضی از متکلمین) هم گاهی چنین اشتباه را مرتکب می‌شدند. «امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود. تا می‌گویند امامت، متوجه مسأله حکومت می‌شوند؛ در حالی که مسأله حکومت از فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسأله امامت است و این دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد». (مجموعه آثار مطهری، ۱۳۷۵: ۸۵۷ و ۸۵۸)

از نظر مطهری دولت و حکومت در حقیقت به معنای مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی مظهر عدالت و امنیت داخلی، مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیم‌های اجتماعی در روابط با خارجیان می‌باشد و ساخته احتیاج عمومی است. «این حکومت چون امری مقدس است، لازم است از طرف خدای متعال تعیین گردد؛ اعم از اینکه به طور تعیین شخص باشد یا به طور کلی، شرایطی برای آن از جانب خدا ذکر شود. بدیهی است، در صورت دوم نیز خدای متعال حکومت را تعیین کرده است. (مطهری، ۱۳۸۰: ۱۷۵) خدای متعال قوانینی وضع کرده است، که

حکومت باید در چارچوب آن تشکیل شود. این قوانین، قوانینی است جاودانه و ناسخ پذیر، که جاودانگی و نسخ ناپذیری آن، قطعی و از ضروریات اسلام است. از طرف دیگر، این قوانین قابلیت انعطاف دارند و متناسب زمان و مکان، انعطاف می پذیرند. (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۴) چهارم اینکه، این حکومت ولایت است و نه وکالت؛ زیرا خاستگاه حکومت اسلامی، با فلسفه نبوت مشترک است. بنابراین، حکومت اسلامی هدفی فراتر از تأمین زندگی مادی دارد. اما وکالت، ناشی از این است که هدف حکومت، فقط تأمین زندگی مادی باشد. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۵) حکومت ولایت «حکومت بر مردم برای مردم است، و نه حکومت مردم بر مردم» (همان، ۱۳۷۸: ۱۰۴) اینکه، این حکومت حاکمیت الهی را اعمال می کند؛ به این صورت که این حکومت، مأمور اجرای قوانین الهی در سطح جامعه است. (پیشین، ۱۳۷۷: ۱۵۴)

ضرورت حکومت و جایگاه آن در اسلام

استاد مطهری برای تبیین جایگاه حکومت اسلامی در عصر غیبت به تبیین وظایف پیامبر می پردازد. وی شئون پیامبر اکرم (ص) را سه چیز می داند: الف - بیان دستور و احکام الهی از طریق وحی (حشر/۸) ب - منصب قضاوت که یک شأن الهی و حکم به عدل است (نساء/۶۵) ج - ریاست عامه و رهبری و مدیریت اجتماع مسلمین و مدیریت، (احزاب/۶، نساء/۵۹، توبه/۱۰۳). «پیامبر در دو منصب آخر که منصب الهی بود، گاهی با مردم مشورت می کرد، مثل آنچه در جنگ ها اتفاق می افتاد. اما در منصب اول مشورتی نمی کرد (مثل عبادات، نماز و...) در تمام جزئیات، وحی صورت نگرفته، بلکه شخص پیامبر به عنوان رئیس اجتماع، در اداره آن کارهایی کرده است». (مطهری، ۱۳۷۶: ۴۹-۴۷)

پس از پیغمبر، شأن اول او تعطیل شد؛ چون آنچه از اسلام باید گفته شود، به پیغمبر گفته شد و او به مردم ابلاغ کرد و ختم نبوت اعلام شد. اما دو شأن دیگر، یعنی رهبری اجتماع و مرجعیت دینی نمی توانست بلا تکلیف بماند؛ بنابراین امامت و جانشینی پیامبر در این دو شأن استمرار دارد. اما امامت مساوی حکومت نیست، بلکه حکومت، یکی از فروع و شاخه های خیلی کوچک امامت است و گرنه اصلاً نیاز نبود که حاکم، معصوم و اعلم و افضل باشد. به نظر استاد مطهری، مسأله مهم در امامت، جانشینی پیغمبر در توضیح و تبیین و بیان دین، یعنی مرجع احکام دین بودن است. (همان: ۷۰-۵۰) از نظر استاد مطهری، اسلام از طرفی در همه شئون

زندگی دخالت کرده و مطالبی را در باب حکومت و سیاست، امنیت و آزادی، اقتصاد و امور قضایی، بهداشت و مسائل فرهنگی مطرح کرده است. (مطهری، ۱۳۷۹، ۴۵۶)

از طرف دیگر اصل «نومن بیعض و تکفر بیعض» را از اعتبار انداخته و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک ناپذیر است. به نظر ایشان، اسلام هنگامی قادر است در مقابل یک نظام الحادی یا غیر الحادی مقاومت کند که به صورت فلسفه زندگی بر اجتماع حکومت کند و به گوشه مساجد و معابد محدود نباشد. (مطهری، ۱۳۷۷: ۹۳) قرآن کریم حاکم و سرپرست اجتماع را به عنوان امین و نگهبان اجتماع می‌شناسد و حکومت عادلانه را نوعی امانت که به او سپرده شده است و باید ادا نماید تلقی می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». (نساء، ۸۵) لذا در یک نگاه کلی، جامعه نیازمند اموری است تا بتواند بر مبنای آنها نظم اجتماعی را در جامعه جاری و ساری نمود که عبارتند از:

- ۱- حکمران ۲- وضع قانون ۳- اجرای قانون ۴- مصالح کلی جامعه در مقابل فرد ۵- وحدت ۶- تأمین امکانات اجتماعی ۷- دفاع از هجوم اقوام و ملل دیگر ۸- جلوگیری از تجاوز افراد دیگر ۹- مدیریت ۱۰- قضاوت و فصل خصومت ۱۱- ارتباط و عهد و پیمان و معامله با واحدهای اجتماع دیگر ۱۲- تعلیم و تربیت ۱۳- بهداشت ۱۴- حفظ موارث فرهنگی. اما از میان اینها، پنج مورد از ارکان و مقومات حکومتند که عبارتند از: قانون، دفاع، حفظ امنیت داخلی، ارتباط و عهد و پیمان با سایر واحدهای اجتماعی و فصل خصومت. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۰-۱۵۲)

شکل حکومت

از نظر استاد مطهری، اسلام شکل خاصی را برای حکومت در نظر گرفته است و این بدان علت است که در اسلام، اهداف حکومت اهمیت اساسی دارد و شکل و راه و روش نیل به اهداف می‌تواند متغیر باشد. احکام اسلام، مربوط به روح و معنی و هدف و بهترین راه وصول به هدف است و تنها، وسیله و ابزار و فرم و شکل ظاهری نیست. در اسلام هیچ شکل ظاهری و مادی نمی‌توان یافت که جنبه تقدس داشته باشد. (همان، ۱۳۸۰: ۱۰۳) در اسلام برای هدایت و رهبری، یک شکل صد در صد معین ترسیم نشده که همه اجزاء و مقدمات شرایط و موانع در نظر گرفته شده باشد و اساساً قابل تعیین و ترسیم و اندازه گیری نیست؛ چون رهبری مردم متفاوت است و مثل نماز یک امر تعبدی و یکنواخت نیست. (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۹۶) استاد مطهری در مورد جمهوری اسلامی می‌گوید: کلمه جمهوری «شکل» و اسلامی «محتوای» آن را مشخص

می‌کند. جمهوری یعنی حکومتی که مردم حق انتخاب دارند، رئیس حکومت موقتی است و هرچند سال عوض می‌شود. اسلامی هم یعنی اداره حکومت با اصول و مقررات اسلامی و حرکت در مدار اصول اسلامی. (مطهری، ۱۳۸۸: ۷۹) استاد مطهری این اصل دموکراسی را هم که مردم باید بر حاکمان نظارت داشته باشند، می‌پذیرد و می‌گویند: «هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد، قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام». (مطهری، مجموعه آثار: ۶۲۲)

اهداف حکومت

استاد شهید مرتضی مطهری اهداف حکومت را با توجه به سخنان ائمه (ع) در چهار چیز مطرح می‌کند: الف - بازگشت به اسلام راستین و احیای سنت‌های فراموش شده اسلامی ب - اصلاح شهرها یا سامان دادن به زندگی مردم ج - نجات مظلومان از شر ظالمان د - اجرای مقررات اسلامی (مطهری، ۱۳۷۷: ۸۴-۸۰) از دیدگاه استاد مطهری حاکمان باید از مشروعیت لازم برخوردار باشند که این مشروعیت می‌تواند بر دو مبنا استوار گردد: ۱- ولایت ۲- وکالت. لذا ایشان ملاک مشروعیت حاکمان را ولایت می‌داند و می‌فرمایند: «جامعه نیازمند به حکمران است و حکمران بالضرورة کسی است که متابعت مشروع دارد نه کسی که به زور خود را تحمیل کرده است و آن کس که متابعت مشروع دارد، به دو گونه ممکن است: به نحو «ولایت» و به نحو «وکالت» آنچه در فقه مطرح است به عنوان ولایت حاکم مطرح است. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۵۰)

آزادی

نگاه مطهری به مقوله آزادی، از موضع حق نیست؛ بلکه از موضع ضرورت است. مطهری، آزادی را در حوزه‌های مختلف زندگی انسان، اعم از فردی و اجتماعی، ضرورت اساسی برای تکامل انسان تلقی می‌کند و معتقد است که آزادی نمی‌تواند به عنوان حقی در کنار حقوق دیگر تلقی شود. بنابراین، مبنای آزادی... استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به وی داده است.

بنابراین اساس آزادی از دیدگاه استاد شهید، در نهاد و فطرت انسان نهفته است؛ چون انسان مختار و آزاد آفریده شده است؛ یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است. این اراده، منشأ حق انتخاب انسان است. بنابراین، نگرش مطهری به آزادی، نگاهی فلسفی است. با این حال، این

آزادی اراده از دید وی مطلق نیست، بلکه تا جایی محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهاد بشر است هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشانند؛ اما آنجا که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق داده و استعدادهای نهانی او را به هدر می‌دهد احترامی نمی‌تواند داشته باشد. در واقع، مطهری به آزادی در تمامی حوزه‌های فردی و سیاسی و اجتماعی با همین قید نگاه کرده و همین هم نوع نگاه او را در مدار نگرش سنتی حفظ می‌کند.

با وجود آنکه استاد مطهری هم به آزادی اجتماعی و هم به آزادی معنوی پرداخته است، می‌توان گفت که آزادی از نظر وی در وهله اول، آزادی درونی است که مفهوم سنتی آزادی نزد مسلمانان است. تأکیدی که مطهری بر آزادی معنوی و غفلت انسان جدید از آزادی معنوی دارد، بیانگر تعلق خاطر جدی و عمده وی به آزادی درونی است. وی تفاوت مکتب اسلام با دیگر مکاتب را در تأکید بر آزادی معنوی می‌داند که به مفهوم حفظ شرافت، انسانیت، عقل و وجدان در برابر منفعت طلبی است؛ چنانکه بزرگترین برنامه انبیا، آزادی معنوی انسانها بوده است. همان طور که گفته شد، این به مفهوم غفلت از آزادی اجتماعی نیست، ولی به مفهوم اولویت آزادی درونی بر آزادی بیرونی در اندیشه مطهری است که البته با برداشت‌های جدید درباره آزادی‌های سیاسی اجتماعی تفاوت دارد.

آزادی سیاسی در دنیای امروز و بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر، حق اساسی است و از نهاد انسان بر می‌آید. استاد مطهری منشأ آزادی را نهاد انسان می‌داند ولی آن را حق تلقی نمی‌کند و این منجر به تعیین قیوداتی می‌شود که در مفهوم سنتی آزادی قابل تحلیل است. آزادی در مفهوم جدید آن فقط لازمه به فعلیت رسیدن استعدادهای عالی انسانی موجود در نهاد بشری نیست که مطهری بر آن تأکید می‌کند، بلکه حقی است که او را از تعرض‌های سیاسی و اجتماعی مختلف به دلایل گوناگون مصون نگه می‌دارد و منشأ به فعلیت رسیدن استعدادهای درونی انسان می‌شود.

همچنین مطهری آزادی را هدف نمی‌داند، بلکه آن را وسیله تلقی می‌کند. از نظر مطهری آزادی وسیله‌ای است برای تحقق کمال انسانی و سعادت دنیوی و اخروی فرد. مطهری در مقوله آزادی سیاسی به مفهوم جدید آن تأمل چندان جدی و منسجمی انجام نداده است، ولی از این مسئله کاملاً به دور نبوده است. وی در مورد تعیین محدوده آزادی به عنصر «مصلحت انسانی» اشاره می‌کند که بسیار مبهم است.

در نص قرآن مجید، یکی از اهدافی که انبیا داشته‌اند، این بوده است که به بشر آزادی اجتماعی بدهند، یعنی افراد را از اسارت و بندگی و بردگی یکدیگر نجات بدهند وی با اشاره به آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران، ۶۴)، در توضیح آن می‌گوید: هیچ کدام از ما دیگری را بنده و برده خودش نداند و هیچکس هم یک نفر دیگر را ارباب و آقای خودش نداند. نظام آقایی و نوکری، ملغی، نظام استثمار و مستثمر، ملغی، نظام لامساوات، ملغی. هیچکس حق استثمار و استعباد دیگری را ندارد. (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۷) از دیدگاه استاد مطهری «آزادی یکی از لوازم حیات و تکامل است» که همراه با اموری دیگر، همچون تربیت و امنیت، می‌تواند تکامل حیات انسان را تضمین کند. وی در بیان این مطلب می‌نویسد: «یعنی یکی از نیازمندی‌های موجود زنده، آزادی است. فرق نمی‌کند که موجود زنده از نوع گیاه باشد، یا از نوع حیوان و یا از نوع انسان، به هر حال نیازمند به آزادی است... ممکن است یک موجود زنده امنیت داشته باشد، عوامل رشد هم داشته باشد؛ ولی در عین حال موانع جلوی رشدش را بگیرد». در پاسخ به این مسأله که آزادی حق است یا تکلیف، استاد مطهری معتقد است که به دلیل قابل اسقاط نبودن آن، آزادی یک تکلیف است: «خود آزادی، حق نیست، بلکه تکلیف است که متوجه دیگران است و منشأ انتزاع آن حقی است در طبیعت، که عبارت است از استعداد مالی انسان بماهو انسان، که مانع ایجاد کردن در راه آن استعداد، سبب محرومیت و مغبونیت انسان می‌گردد. علت اینکه آزادی غیرقابل سلب است این است که تکلیف است و متوجه غیر خود شخص است، و در تکلیف قابلیت سلب و اسقاط معنی ندارد. تنها در حقوق است که می‌توان از قابل اسقاط بودن آن بحث کرد. تازه در حقوق نیز فرق است میان حقوق طبیعی، که در عین اینکه حق فرد است، حق طبیعت است، و حقوق اجتماعی و موضوعه که واضع آن خود انسان‌ها و قوانین موضوعه می‌باشند». (پیشین، ۱۳۷۸: ۷۷)

به هر روی، در اندیشه شهید مطهری انسان آزاد و مختار آفریده شده است و جوهر انسانیت را آزادی تشکیل می‌دهد. در چنین وضعیتی است که جزا و پاداش الهی در جهان آخرت نیز معنا و مفهوم می‌یابد، چرا که انسان مجبور و بی اختیار و بی مسئولیت را خداوند به کیفر نمی‌رساند و بدون حساب نیز پاداش نخواهد داد. از همین رو، به عقیده شهید مطهری، ریشه احترام به آزادی، همان لزوم احترام به حیثیت ذاتی انسان است؛ با این تفاوت که مبنای لزوم احترام به حیثیت ذاتی انسان، از نظر وی، ناموس غایی خلقت و نظام غایی وجود می‌باشد، یعنی

حرمت گزاری انسان در حقیقت لازمه نیل انسان به کمال لایق خویش است. حرمت گزاردن به آزادی خواست و اراده، تا جایی صحیح است که در جهت کمال طبیعت تکوینی انسان باشد، ولی اگر احیاناً خواست و اراده در جهتی بر ضد آزادی طبیعت انسان قرار گیرد، طبعاً، این خواست و اراده است که باید فدای طبیعت انسان شود، نه به عکس. همان گونه که رعایت نمودن بهداشت فردی بر میل و تن وی مقدم می‌گردد، نه به عکس، که البته چگونگی مراعات بهداشت هم باز وابسته به تشخیص طبیب است، نه خود فرد.

اگر رهبران جامعه، حتی از روی حسن نیت، اظهار کنند که چون مردم نمی‌فهمند، نباید دارای برخی آزادی‌ها باشند، این رهبران، سد راه رشد اجتماعی افراد جامعه خود خواهند بود. در یک سلسله فعالیت‌های اجتماعی، اشکالی ندارد که مردم حتی خطا بکنند، زیرا بر اثر تجربیاتی که در مسیر انتخاب‌های خود به دست می‌آورند، بالاخره راه صحیح را پیدا خواهند کرد. در واقع با همین آزمون و خطاهاست که یک ملت رشد پیدا می‌کند. رشدش به این است که آزادش بگذاریم، ولو در آن آزادی ابتدا اشتباه هم بکند. صد بار هم اگر اشتباه بکند، باز باید آزاد باشد. (نقل از نصری، ۱۳۸۹: ۴۵۹)

شکی نیست که آزادی یک ارزش است، اما اینکه: «آیا مهمترین ارزش‌هاست یا نه؟»، قابل بحث و گفتگو است. برای پاسخگویی به این سؤال که: «آیا آزادی برترین ارزش‌هاست یا نه؟»، در ابتدا باید این مسأله را مطرح کرد که: «آیا آزادی وسیله است یا هدف؟». کسی که آزادی را هدف می‌داند، بدون شک آن را مهمترین ارزش تلقی می‌کند، اما کسی که آن را به عنوان وسیله می‌پندارد، آن را فقط یکی از ارزشها می‌داند. از دیدگاه استاد مطهری آزادی یک وسیله است، نه هدف نهایی.

عدالت

اساس فلسفه اجتماعی استاد مطهری و نگرش وی به مقوله‌های سیاسی و اجتماعی، عدالت است. از نظر وی، عدل بالاترین معیاری است که همه امور را باید با آن سنجید، به همین دلیل، او عدالت را ملاک شرعی بودن می‌داند، نه شرعی بودن را ملاک عدالت. هر آنچه که عادلانه است منطبق با دستور شریعت است. بنابراین وی حکم شرع و عدل را یکی می‌داند. با این حال، نگرش مطهری به عدالت کاملاً درون دینی است. و یکی از اهداف بعثت انبیا را عدالت دانسته و معتقد است که براساس کلام شیعی، روزی فرا خواهد رسید که در آن عدالت بر جهان حکمفرما خواهد شد. او عدالت را «سنت الهی» و میل به عدالت و عدالت خواهی را اصلی فطری در انسان

می‌داند. یکی از تعریف‌های مطهری از عدالت، رسیدن هر ذی حقی به حق خود است. بنابراین مطهری تساوی کامل را عادلانه ندانسته، بلکه آن را عین بی عدالتی می‌داند؛ چون انسانها در نهاد و استعداد‌های خود نابرابر هستند. از نظر ایشان پشتوانه تمام مقدمات بشری، اعم از عدالت، مساوات، آزادی و انسانیت فقط دین است. بدیهی است که برقراری عدل در نظامات اجتماعی موقوف به این است که اولاً نظام تشریحی و قانونی، نظامی عادلانه باشد و ثانیاً به مرحله اجرا در آید. از نظر وی عدل پایه و مبنای حقوق در اسلام است و هر حکمی که خارج از حیطه عدالت باشد، از دایره قوانین اسلامی خارج است. به همین دلیل وی در تفسیر قانون عادلانه می‌نویسد: این بستگی دارد که اولاً بدانیم معنای عدالت چیست و ثانیاً قوانین و مقررات اجتماعی را به چه شکلی باید وضع کرد که عدالت تأمین گردد. از نظر وی قانون فرع بر عدالت است، عدالت فرع بر حق است و حق امری طبیعی، واقعی، عینی و مجزا از قرارداد انسان‌هاست. بر این اساس، مطهری مبنای عدل را حق می‌داند.

قانون و حقوق طبیعی اهمیت خاصی در اندیشه سیاسی شهید مطهری دارد که به آن خواهیم پرداخت. مطهری بر بعد اجتماعی عدالت و تقسیم عادلانه ثروت‌های عمومی تأکید خاصی دارد و آن را اساس تعادل اجتماع می‌داند. عدالت اجتماعی می‌تواند همه را ننگه داشته به پیکر اجتماع آرامش دهد. ایشان با استفاده از نهج البلاغه معتقد است که اسلام اجازه نداده است جامعه اسلامی به دو طبقه ستمگر و ستم دیده از لحاظ اقتصادی تقسیم شود. بر این اساس وی از بی توجهی فقه به مسئله عدالت انتقاد کرده و معتقد است اصل عدالت اجتماعی در فقه ما مورد غفلت واقع شده، و با آن همه تأکیدی که قرآن کریم بر روی مسئله عدالت اجتماعی دارد تنها یک قاعده و اصل عام از آن استنباط شده و این مطلب سبب رکود تفکر اجتماعی فقهای ما گردیده است. در اندیشه مطهری، عدالت مفهومی مهم بوده و جایگاه خاصی را داراست. وی براساس آموزه‌های قرآنی، بی عدالتی اجتماعی را از عوامل عمده انحطاط تمدن‌ها می‌داند.

دموکراسی

به طور کلی، نگرش استاد مطهری به دموکراسی مثبت است. وی معتقد است که اصول و احکام اسلام با اصول دموکراسی سازگار است. با این حال، مطهری تعریف چندان روشنی از دموکراسی ارائه نداده و برداشت خویش را از آن بیان نمی‌کند و از مبانی فکری و ارزشی آن بحثی به میان نمی‌آورد. اما با بررسی آثارش می‌توان به این نتیجه رسید که مراد وی از

دموکراسی بیش از همه تعهد حکومت در تأمین و احترام به حقوق مردم است و در استنادهایی که به سیره حکومتی حضرت علی علیه السلام می‌کند، همین مقوله را مد نظر دارد. استاد مطهری دموکراسی را حکومتی می‌داند که در آن، حکومت حق مردم محسوب می‌شود و آن را از دیگر انواع حکومت‌ها تفکیک می‌کند و می‌نویسد: حق عموم مردم است از باب اینکه همه مردم علی السویه آفریده شده‌اند (برخلاف حق طبیعی) و حکومت یک امر دنیایی است و مذهب نباید در این امور دخالت کند و یا اساساً منکر مذهب شده‌اند، و بالاخره به مردم تعلق دارد نه به خدا، اعم از اینکه قائل به خدا باشیم یا نباشیم (برخلاف نظریه حق الهی) و دیگر اینکه امتیاز طبقه خاصی نیست (بر خلاف نظریه آریستوکراسی). بر این اساس، [دموکراسی] حکومتی است که وضع قانون، اجرای قانون، تعیین واضع و مجری قانون، همه بر عهده مردم است. مطهری با این تبیین و تفکیک آن از سه نظریه حق طبیعی، حق الهی و حق آریستوکراتیک، آن را با اسلام سازگار می‌داند. بنابراین در مورد دیدگاه شهید مطهری درباره دموکراسی باز هم بحث خواهیم کرد.

دولت و رهبری در اسلام

موضوع دولت و حکومت در اسلام از پیچیده‌ترین مباحث اندیشه سیاسی شهید مطهری است؛ زیرا وی برای تدوین منسجم اندیشه سیاسی خود در این باره به صورت مستقل فرصت پیدا نکرد؛ البته برخی یادداشت‌های وی نشانگر آن است که درصدد آن بوده است. در حال حاضر فقط می‌توان با استناد به مجموعه آثار و یادداشت‌های پراکنده‌اش، به بازسازی اندیشه وی درباره دولت پرداخت. آنچه مسلم است، به نظر استاد مطهری، بین بنای سیاسی - اجتماعی اسلام (حکومت و نظام سیاسی) و زیر بنای فکری - اعتقادی اسلام، پیوند وجود دارد. از طریق مطالعه آثار اعتقادی و فکری شهید مطهری، می‌توان به اندیشه وی درباره حکومت و دولت در اسلام نزدیک تر شد.

اساس اندیشه سیاسی استاد مطهری برای دوران جدید، تلفیق نظریه امامت و دموکراسی است. مطهری از یک سو به دنبال تحقق اهداف شریعت در حکومت و دولت اسلامی است که از نظر او تنها در سایه نظریه امامت قابل تحقق است و از سوی دیگر، با توجه به تجربه تاریخی جوامع، به ویژه جوامع غربی در دوره حاکمیت کلیسا که در آن حقوق مردم به نام دین تضییع شد به دنبال اندیشه‌ای درباره دولت است که در آن حقوق مردم به طور کامل مراعات شود. وی

مدلی از حکومت را برای جوامع اسلامی مناسب می‌داند که بتواند حامی حقوق مردم باشد. شهید مطهری بین حکومت اسلامی و حقوق فردی تبیینی نمی‌بیند.

امامت و رهبری

از نظر شهید مطهری، مدل مطلوب حکومت از نظر شیعه، امامت است. وی امامت را دارای مفهوم گسترده و ابعاد چندگانه‌ای می‌داند که زعامت سیاسی و حکومت از وجوه آن است. او امامت را تالی نبوت معرفی می‌نماید. از نظر استاد مطهری پیامبر اسلام (ص) دارای سه شأن است که از طرف خداوند به او اعطاء کرده است شأن اول شأن ابلاغ وحی و پیامبری است و پیامبر در این زمینه هیچ اختیاری ندارد، بلکه باید بی‌کم و کاست دستور و پیام الهی را ابلاغ کند. شأن دوم قضاوت است. این شأن پیامبر ناشی از اهمیت عدل در اسلام است؛ زیرا قضاوت حکم به عدل است. شأن سوم پیامبر شأن ریاست عام است. پیامبر بر اساس این شأن رئیس و رهبر اجتماع مسلمانان است.

استاد مطهری معتقد است که هر سه شان را خداوند به پیامبر اعطا کرده و حکومت هم به عنوان یکی از این شئون الهی بر عهده پیامبر بوده است. به نظر شهید مطهری، مردم در هیچ یک از این شئون دخالتی ندارند و در امر حکومت نیز پیامبر به خواست مردم، مدیریت اجتماعی جامعه اسلامی را بر عهده نگرفت، بلکه آن حضرت به حکم نبوت مقام زعامت سیاسی را دارا است و نمی‌توان زعامت سیاسی را به شورا یا رأی مردم سپرد.

پیامبر اگر چه در زمینه ابلاغ وحی هیچ اختیاری نداشت اما در حوزه زعامت سیاسی دارای اختیار است. در شأن سوم، پیغمبر به موجب اینکه رهبر اجتماع است اگر فرمانی بدهد غیر از فرمانی است که طی آن وحی خدا را ابلاغ می‌کند. خدا به او اختیار چنین رهبری را داده و این حق را به او واگذار کرده است؛ از این رو پیامبر در احکام حکومتی با اصحاب خود مشورت می‌کند.

شهید مطهری امامت را ادامه دهنده نبوت می‌داند و معتقد است که هر سه شأن پیامبر به امامان معصوم - علیهم السلام - منتقل می‌شود. به نظر وی اساس امامت نه حکومت بلکه مرجعیت دینی است. امامان معصوم - علیهم السلام - جانشین پیامبر در توضیح و تبیین دین هستند و تنها تفاوت پیامبر در این است که به امام وحی نمی‌شود.

استاد مطهری محدود کردن امامت به حکومت دنیایی را اشتباهی اساسی می‌داند و معتقد است که طرح آن به این صورت چه بسا جاذبه اندیشه‌های اهل تسننی را بیشتر کند؛ چون اگر امامت فقط حکومت دنیوی باشد لزومی ندارد که وحی در آن دخالت کرده باشد. به نظر او در امامت حکومت، فرع بر مرجعیت دینی معصوم است. استاد مطهری معتقد است که امامان - علیهم السلام - انسان‌هایی استثنایی هستند که از طریق معنوی اسلام را می‌شناسند و مانند پیغمبر، معصوم از خطا و لغزش و گناه‌اند و حکومت و زعامت سیاسی و اجتماعی به طور قهری متعلق به آنان است؛ به سبب آن که امام علی - علیه السلام - به مقام امامت تعیین شده است، قهرماً مقام زعامت دنیوی هم شأن او خواهد بود. در مورد امامت هم زعامت سیاسی متکی به رأی مردم نیست. شهید مطهری در پاسخ این پرسش که حضرت علی - علیه السلام - چرا در مواجهه با طلحه و زبیر به اصل بیعت اشاره می‌کند، علاوه بر تبیین مفهوم و ماهیت بیعت آن را قول گرفتن از آنها برای پیروی می‌داند. از این نظر، بیعت با رأی دادن فرق می‌کند؛ چون رأی فقط انتخاب کردن است نه اطاعت کردن. بیعت این است که خود را تسلیم امر او کند. استاد مطهری جنبه اصلی امامت را جنبه دینی و معنوی آن می‌داند و زعامت سیاسی را فرع و نتیجه آن تلقی می‌کند. از این نظر، او امامت را فرع بر ولایت می‌داند؛ بدین معنا که ولایت مفهوم عام‌تری از امامت و آن را در بر می‌گیرد.

استاد مطهری معتقد است که ولایت در چهار مورد استفاده می‌شود و در واقع چهار مرتبه دارد که عبارتند از: ۱- محبت، ۲- مقام مرجعیت دینی، ۳- اداره کشور ۴- حق تصرف تکوینی در عالم. وی بر ولایت پیامبر و امام در هر چهار مورد تأکید می‌کند و معتقد است ولایت در همه ابعاد فوق با کلمه امامت به کار رفته است. بعد اول، جنبه سیاسی است که بر اساس آن شایسته‌ترین فرد برای جانشینی پیامبر برای رهبری سیاسی و اجتماعی مسلمانان امام معصوم است. بعد دوم، بیان احکام دین و مرجعیت دینی است که بر اساس آن امامان هم در حد عصمت تبیین‌گر امور دینی هستند. بعد سوم، جنبه معنوی و باطنی است که بر اساس آن امامان دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان هستند. ایشان زعامت سیاسی امامان را ناشی از صلاحیت آنان در تبیین دین در حد عصمت می‌داند که تداوم نبوت است، به همین دلیل او معتقد به استثنایی بودن ائمه است، از این رو زعامت سیاسی آنان را هم امری استثنایی می‌داند که فقط متعلق به آنان است؛ چون مقام عصمت را فقط آنان دارا هستند. همانگونه که در فصول قبل نیز اشاره شد استاد مطهری حکومت در زمان امام معصوم را دارای حکم استثنایی می‌داند که در آن شورا

و رأی مردم دخالتی ندارد. وی هر جا درباره حکومت در زمان غیبت بحث می‌کند، درباره آن حکم قطعی نمی‌دهد. او حکومت در زمان غیبت را شکل عادی حکومت می‌داند که در آن زمامداری دنیوی سر جای خود قرار دارد. از این نظر، زعامت سیاسی امامان، امری الهی است و الهی بودن آن، فقط مختص به آنان است.

از نظر شهید مطهری، در زمان غیبت، مسئله امام معصوم حاضری که مبسوط الید باشد، مطرح نیست، به نظر می‌رسد که از نظر وی، احکام حکومت در دوره حضور معصوم با دوره غیبت کاملاً متفاوت است؛ چنانکه در پاسخ به سؤالی در مورد مطالب کتاب **حکومت در اسلام** مبنی بر اینکه امر خلافت امر مربوط به مسلمانان است، می‌گوید: «قسمت عمده آنها، همان مسائلی است که مربوط به زمان حضور امام و امامت نیست، در چیزهایی که مربوط به زمان حضور نباشد، کسی بحثی ندارد».

استاد مطهری، اصل انتخاب حکومت را در دوران غیبت این گونه تبیین می‌کند: «سخن حکومت به آن معنا که امروز مطرح است، در وقتی مطرح است که ما فرض کنیم امامی در دنیا وجود نداشته باشد یا مثل امام زمان ما غایب باشد؛ و الا با وجود و حضور امام در سطحی که شیعه می‌گوید، تکلیف مسئله خود به خود روشن می‌شود».

استاد مطهری، علت پذیرش حکومت دموکراتیک را، که وی آن را حکومت مردم تفسیر می‌کند، اعتقاد اسلام به حق و عدل و برابری می‌داند. فراتر از آن، حقوق طبیعی را که اساس حاکمیت مردم است مورد پذیرش قرار می‌دهد. وی می‌نویسد: «در قرون جدید، مخصوصاً از قرن هفدهم میلادی، مسئله حقوق سیاسی و اینکه افراد جامعه حق دارند و باید در سرنوشت اجتماع خود مؤثر باشند، به صورت یک نیاز عمومی و قطعی مطرح شد. مردم از ستم‌ها و استبدادها به ستوه آمده بودند. استبدادها و اختناق‌ها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم تشنه چنین فکری بودند که به آنها عرضه شود که حکومت حق مردم است و از آنها ناشی می‌شود و آنها هستند که باید زمامداران را انتخاب کنند؛ اما کلیسا یا طرفداران کلیسا، با اتکا به افکار کلیسایی قیام کرده و این طرز تفکر را بر خلاف اصول دینی که از قدیم به آنها دیکته شده بود یافتند، این فکر کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت ملی را علیه کلیسا، بلکه علیه مسیحیت، بلکه علیه دین و خدا، به طور کلی برانگیزد».

استاد مطهری یکی از علل گرایش به مادی‌گرایی را حاکمیت استبدادی می‌داند که در دوران قرون وسطی از سوی کلیسا و به نام حکومت الهی بر مردم تحمیل می‌شد. شهید مطهری معتقد

است که فلسفه اجتماعی اسلام که بر اساس آن نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا، پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد، نمی‌تواند نسبت به این تحولات و نیازهای جدید نسبت به حاکمیت ملی بی‌توجه باشد. مطهری معتقد است تعیین شرط عدالت برای امام، به دلیل این است که «نیابت از غیر» است؛ چون در حق شخصی، ملکات اخلاقی و حسن تشخیص کامل، شرط نیست، بلکه در تصدی و نیابت از دیگران است که امانت و علم و امثال اینها شرط است. اینکه در اسلام در مواردی از قبیل امام، والی امر، امام جماعت، قاضی، مفتی و شاهد، عدالت شرط است دلیل بر این است که اسلام اینها را از نوع تحمل نیابت از غیر و متعلق به مردم می‌داند.

انواع حکومت در اسلام

استاد مطهری به طور مستقل درباره حکومت و انواع آن بحث نکرده است. آنچه از دیدگاه‌های وی در این زمینه می‌توان استنباط کرد این است که حکومت را به طور کلی به حکومت معصوم و حکومت در زمان غیبت تقسیم می‌کند. حکومت معصوم فرع بر مقام ولایت و امامت او و نتیجه این مقام است و بر اساس انتصاب الهی شکل می‌گیرد و رأی و خواست مردم تأثیری بر آن ندارد. اما حکومت در زمان غیبت تابع احکام دیگری است و از اراده مردم نشأت می‌گیرد.

شکل و ساختار حکومت

شهید مطهری می‌گوید: اسلام شکل خاصی را برای حکومت تعیین نکرده و آن را به عقل انسان سپرده است تا بر اساس مقتضیات زمان در مورد شکل حکومت تصمیم بگیرد. در اسلام برای هدایت و رهبری یک شکل صددرصد معین ترسیم نشده که همه اجزا و مقدمات و مقارنات و شرایط و موانع در نظر گرفته شده باشد و اساساً قابل تعیین و ترسیم و اندازه‌گیری نیست، چون متفاوت است. رهبری مردم مثل نماز یک امر تعبدی و یکنواخت نیست.

این دیدگاه شهید مطهری در مورد عدم تعیین شکل حکومت متفرع بر دیدگاه وی در حق حاکمیت ملی و حق مردم در حکومت است؛ چون بر اساس آن جامعه می‌تواند بر اساس نیازهای خود شکل حکومت خود را تعیین کند. شهید مطهری از منظر مقتضیات زمان نیز به این مسئله پرداخته که بنا بر آن اسلام در کنار برخی از اصول ثابت خود تغییر برخی از امور را که جنبه شرعی ندارند مورد تأیید قرار داده است. ایشان می‌گویند:

اسلام مبتنی بر دو گونه سنت است: الف) سنت‌های ثابت و قابل انطباق با همه زمانها؛ ب) سنت‌های متغیر و وابسته به تاریخ و زمان. شکل حکومت نمی‌تواند جزو ثابتات باشد چون شکل حکومت در جزیره العرب در صدر اسلام با شکل حکومت در شرایط فعلی تفاوت بنیادین پیدا کرده است و قابل قیاس نیست، و در صورت جمود بر شکل حکومت در اسلام این به مفهوم محروم ماندن از همه پیشرفت‌های بشری در این حوزه است شهید مطهری معتقد است. اسلام در هیچ زمینه‌ای بر شکل ظاهری امور جمود ندارد. ایشان محتوای اسلامی حکومت را با شکل جمهوریت سازگار می‌داند. با توجه به اینکه شکل حکومت جمهوری اسلامی جدید التأسیس است می‌توان به این نتیجه رسید که شهید مطهری معتقد است شکل خاصی از حکومت از دیدگاه اسلامی وجود ندارد و مهم محتوای فکری و قانونی حکومت است که باید با اصول و قوانین اسلامی منطبق باشد.

اهداف و غایات

به طور کلی شهید مطهری برای حکومت اسلامی اهداف مادی و معنوی را به طور توأمان مدنظر دارد، به همین دلیل وی تاکید می‌کند که آنچه قرآن تحت عنوان رهبری از آن بحث می‌کند مافوق رهبری است که بشریت می‌شناسد. منظور قرآن علاوه بر رهبری اجتماعی، رهبری معنوی، یعنی رهبری به سوی خداست. اما به طور جزئی‌تر ایشان اهداف حکومت را منطبق با نامه حضرت علی - علیه السلام - به مالک اشتر - که عهدنامه حکومتی آن حضرت محسوب می‌شود - تبیین می‌کند. بر این اساس وی هدف اساسی را اصلاح در مفهوم عام آن می‌داند؛ اعم از آن که تدریجی و ظاهری باشد یا بنیادین و جوهری. همچنین وی هدف حکومت اسلامی را بازگشت به سنت‌های اسلامی می‌داند و انسان را به غایت نهایی سعادت راهنمایی می‌کند. اهداف فوق اغلب جنبه معنوی دارد، ولی حکومت اسلامی نسبت به زمینه‌های اجتماعی اصلاح و رستگاری بی توجه نیست. یکی از مهمترین اهداف حکومت اسلامی آشکار کردن اصلاح در جامعه است. این جنبه از اصلاح مربوط به زندگی دنیوی است. هدف بعدی، امنیت است که شهید مطهری از آن با عنوان ایمن ماندن مظلوم از شر ظالم اشاره می‌کند. در این باره به این قسمت از نامه حضرت علی - علیه السلام به مالک اشتر استدلال می‌کند: تو باید به گونه‌ای حکومت بکنی که مردم تو را به معنی واقعی تأمین کننده امنیت شان و نگهدار هستی و مالشان بدانند.

استاد مطهری در مورد اهمیت امنیت و گرفته شدن حق ضعیف از قوی و در واقع زمینه‌های اجتماعی تحقق غایت نهایی سعادت می‌نویسد: جامعه‌ای به مقام قداست، به مقامی که قابل تقدیس و تمجید باشد که بشود گفت این جامعه جامعه انسانی است نمی‌رسد مگر وقتی که ضعیف حق خود را از قوی بگیرد. ایشان اساس این مسئله را در دو سطح فردی و جمعی تبیین می‌کنند که در سطح فردی ضعیف شجاعت ایستادگی در مقابل قوی را پیدا کند و در سطح اجتماعی هم نظامات اجتماعی باید طوری سازماندهی شود که در مقابل قانون، قوی و ضعیف وجود نداشته باشد، و این مورد از اهمیت بیش تری برخوردار است؛ چون زمینه لازم برای تحقق اولی را فراهم می‌کند.

هدف نهایی که وی بر آن تأکید می‌کند، اقامه حدود اسلامی به مفهوم مطلق مقررات اسلامی اعم از قوانین جزایی و غیر جزایی است. حکومت اسلامی حکومتی است که برای اجرای قانون اهمیت و حساسیت فوق العاده‌ای قائل است. اجرای قانون فقط ویژه ضعیفان نیست بلکه تأکید شهید مطهری بیشتر بر صاحبان قدرت است؛ چون آنان می‌توانند مانع اجرای قانون شوند. شهید مطهری می‌نویسد: دولت و حکومت در حقیقت مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی و مظهر عدالت و امنیت داخلی و مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیم‌های اجتماعی در روابط خارجی است.

نتیجه‌گیری:

در دیدگاه مطهری تشکیل حکومت جزء لایتجزه‌های آموزه‌های اسلامی است چرا که از یک سو تنها با تشکیل حکومت می‌توان بسیاری از احکام و شریعت اسلامی را اجرا کرد و از طرف دیگر ایجاد حکومت یک امر عقلی و فطری است و تشکیل حکومت برای اداره جامعه و زندگی انسانها در تربیت و پرورش انسانها ضروری است. همچنین نصوص اسلامی بیانگر وجود احکامی سیاسی و حکومتی می‌باشد. در واقع اسلام بعنوان کاملترین دین آسمانی می‌باید به تمامی جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی بشری توجه می‌کرد بنابراین دین اسلام نمی‌توانسته است مسایل سیاسی و حکومتی را نادیده بگیرد. ابعاد سیاسی و اجتماعی مربوط به اصلاح زندگی دنیوی نه تنها در احکام حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام ملحوظ است بلکه حتی احکام عبادی اسلام که همانا وظایف خاص بندگان خدا در قبال آفریدگارشان است نیز عاری از عنصر سیاست نیست. می‌توان گفت نگرش مطهری به حکومت و دولت بالنسبه یک نگرش ارگانیکی

است که دولت در روند تکامل بشر بوجود می‌آید و جزیی از زندگی انسانها می‌باشد و دولت بعنوان یک نهاد تربیتی، بهزیستی، تحقق ارزش‌های والای اخلاقی و دینی همچون عدالت اجتماعی، فضیلت، سعادت و.. ضروری می‌باشد. در گفتمان مطهری فقه از توانایی بالایی برای اداره کشور برخوردار است. با توجه به آنکه امام یک نگرش فقهی به آموزه‌های اسلامی دارد بدیهی است که فقه را در رأس امور قرار داد و در فقه مطهری مسایل فردی و اجتماعی در کنار یکدیگر مورد توجه قرار می‌گیرند و جهت تحقق و اجرای همه جنبه‌های فقهی باید حکومت دینی شکل بگیرد و حکومت نقش اساسی در بهزیستی دینی و سعادت معنوی و اخروی و دنیوی انسانها دارد به عبارت دیگر فقه پویای مطهری همه به امور دنیوی و هم اخروی و یا به سعادت دنیوی و معنوی می‌اندیشد و حتی فضیلت اخروی را در سایه سعادت دنیوی جستجو می‌کند.

در مجموع منظومه معرفتی و مفروضات ذهنی و سیاسی مطهری بیانگر آن است که گفتمان مطهری یک گفتمان دینی- سیاسی است با این توضیح که از یک سو ایشان آفرینشگر مفاهیم و واژه‌های جدیدی در عرصه سیاست شدند و نظریه‌ای سیاسی از بطن آموزه‌های شیعی ارایه کردند و همچنین با ارایه تفکرات و ایده‌های نوین به ساختار شکنی و فروپاشی گفتمان‌های دیگر زمانه خود اعم از غربی، مارکسیستی و حتی سنتی پرداختند. آرا و اندیشه‌هایی که از پایگاه و بستر اجتماعی برخوردار بود. تلاش استاد مطهری در صدد تحول در عقاید پیشین اسلام، تغییر در سنتها، پاسخگویی به ابهامات و سوالات جدید، سازگاری اسلام با مستحدثات زمانه، خروج اسلام از جزم گرایی و تحجر گرایی، رسالت‌مندی اسلام در سده بیستم. ارایه افق نو دینی برای تمامی مسلمانان، انطباق سنت و تجدد و به طور کلی احیا اسلام سیاسی در عصر حاکمیت سکولاریسم در جهان بود.

در مجموع گفتمان شهید مطهری در زمینه ارتباط دین و سیاست را می‌توان از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار داد یکی از این جنبه‌ها مقوله مباحث موضوعاتی ایجابی و دیگری سلبی، انتقادی و پاسخگویی به تحولات و شبهات مطرح شده می‌باشد. از جنبه سلبی و انتقادی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: ۱- در دیدگاه عدم سیاست به ارزشها و اخلاق ۲- عدم پذیرش تعریف سیاست متفکران غربی ۳- عدم ایجاد ارتباط بین سیاست و دروغ و توطئه ۴- رد نظریه عدم دخالت علما در سیاست، عدم تفکیک بین مسئولیت‌ها و وظایف ۵- انتقاد از برخی بزرگان دینی در زمینه عدم دخالت و کناره گیری از سیاست ۶- رد دیدگاه اسلام بعنوان

عامل عقب ماندگی کشورهای اسلامی ۷- انتقاد از سیاست‌های کشورهای استعمارگر در ایران ۸- انتقاد ساختاری از سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی نظام پهلوی ۹- انتقاد از نحوه عملکرد روشنفکران در انقلاب مشروطه ۱۰- عدم پذیرش تفسیرها و نظریات ارتجاعی و تحجرگرایی

منابع فارسی:

کتاب

- ۱- قرآن کریم
- ۲- قدردان قراملکی، محمد حسن (۱۳۷۹)، حکومت دینی از منظر شهید مطهری، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- ۳- لکزایی، نجف و دیگران (۱۳۸۱)، اندیشه سیاسی آیت الله مطهری، قم، بوستان کتاب
- ۴- مرامی، علی رضا (۱۳۷۸)، بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۵- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، امامت، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، جلد ۴
- ۶- (بی تا)، پیرامون انقلاب اسلامی، قم، انتشارات اسلامی
- ۷- (۱۳۵۸)، بیست گفتار، تهران، انتشارات صدرا
- ۸- (۱۳۷۴)، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران، انتشارات اسلامی
- ۹- (۱۳۷۵)، ختم نبوت، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، جلد ۳
- ۱۰- (۱۳۷۷)، ولاءها و ولایت‌ها، تهران، انتشارات صدرا
- ۱۱- (۱۳۶۷)، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا
- ۱۲- (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، چاپ ششم
- ۱۳- (۱۳۷۵)، جامعه و تاریخ، انتشارات صدرا
- ۱۴- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا
- ۱۵- (۱۳۷۵)، تکامل اجتماعی انسان، انتشارات صدرا
- ۱۶- (۱۳۷۵)، علل گرایش به مادی‌گری، انتشارات صدرا
- ۱۷- (۱۳۷۵)، خدمات متقابل اسلام و ایران، انتشارات صدرا
- ۱۸- (۱۳۷۸)، اسلام و مقتضیات زمان. جلد ۱، انتشارات صدرا
- ۱۹- (۱۳۷۵)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا
- ۲۰- (۱۳۷۵)، انسان و ایمان، انتشارات صدرا
- ۲۱- میراحمدی، منصور (۱۳۸۱)، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، قم، بوستان کتاب
- ۲۱- نصری، عبدالله (۱۳۸۲)، حاصل عمر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد ۱